

## مروری بر مسلک سیاسی دکتر مصدق دکتر مصدق، شاگرد مکتب ولونتاریسم



دکتر عبدالصاحب یادگاری  
استاد بازنشسته علوم سیاسی  
دانشگاه علامه طباطبائی

حال با توجه به تعریف فلسفه سیاسی که «توجیه عقلی پدیده‌های سیاسی» از جمله نظام سیاسی مناسب شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است، می‌توان به اصالت سیستم حکومتی دوران دکتر مصدق که از هر سو در محاصره استعمارگران و عوامل آنها (فراماسون‌ها و توده‌ای‌ها) قرار داشت که به طرح شعارهای ضد ملی از جمله «جمهوری خلق‌های ایران» می‌پرداختند و به دلیل تحریمی که امپریالیزم انگلستان بر ایران تحمیل کرده بود و فقر و بیکاری و آماج اوباش و ریزه‌خواران سفره‌ی استعمارگران سرخ و سیاه برای دشمن زدن بر پیکره‌ی میهن و تجزیه‌ی ایران، کلید حل مسایل ایران را در گزینش فلسفه‌ی ولونتاریستی احساس می‌کرد و پیرو آن مکتب شد.

در رابطه با مسلک سیاسی و منتخب از سوی دکتر مصدق باید بگویم که وی به مانند امیرکبیر از هواداران ولونتاریسم بود، و همان گونه که امیرکبیر در برابر فراماسون‌های امثال امیرحسین سپهسالار و دیگر مرتجعین که مصرانه خواستار مطرح شدن کنستیتوسیون (قانون اساسی) و استقرار پارلمانتاریسم بودند، مقاومت می‌کرد چرا که پیاده شدن این نظام سیاسی را مستلزم هوشیاری وجدان ملی و احساس مسوولیت اخلاقی و به روایتی آماده بودن زمینه اجتماعی در کشور می‌دانست و نیک می‌دانست که نود و پنج درصد از مردم ایران فاقد سواد خواندن و نوشتن هستند چه رسد به بینش سیاسی تمیزدهنده خائن از خادم! دکتر مصدق نیز در حالی که به همه‌ی گروه‌ها و به اصطلاح احزاب سیاسی آزادی عمل داده بود اما هرگز به انتخابات فراگیر تن نداد و اجازه و فرصت به اربابان و مالکین روستاها نمی‌داد تا نمایندگان اراده ارتجاعی خود را از سطح روستاها و دهات (آن هم مردمی که به پندار کهنه‌ی «چو فرمان یزدان چو فرمان شاه» اعتقاد داشتند و اربابان را شاهان بالامنابع روستاها فرض می‌نمودند) به پارلمان اعزام دارند، چرا که دکتر مصدق، به حق این واقعیت را درک کرده بود که در ایران زمینه اجتماعی برای مشارکت عموم در امر سیاست و حکومت و تعیین سرنوشت کشور به دلیل پایین بودن سطح شعور سیاسی جامعه ایران وجود ندارد و لذا نظام حکومتی دوران دکتر مصدق را نیمه دموکراتیک تلقی می‌کنیم و به تعبیری آن را از نوع دموکراسی ارشادی می‌خوانیم. و اگر در آستانه‌ی پنجاه در سده‌ی بیستم در راس مدیریت سیاسی ایالات متحده آمریکا یک قزاق فراماسون با نام ژنرال آیزنهاور جای نمی‌داشت و دکتر مصدق ابتکار اداره کشور و هدایت جامعه را همچنان بر عهده می‌داشت و نفت ایران واقعا ملی می‌شد، وجهه ملیون از محبوبیت بیشتر و در نتیجه از مشروعیت همه‌جانبه برخوردار می‌شد، کشور صنعتی می‌گردید و در سراسر ایران سازندگی واقعی به وجود می‌آمد و ایران با داشتن ذخایر و منابع طبیعی فراوان به مانند ژاپن به یک کشور پیشرفته بدل می‌شد و آن گاه زمینه برای استرداد اراضی از دست‌رفته ایران بر پایه‌ی قراردادهای تحمیلی گلستان و ترکمنچای در رابطه با قفقاز و قرارداد آخال در رابطه با مرو و استرداد سی و سه جزیره در خلیج فارس که از آن ایران بوده است فراهم می‌شد اما مخالفت دو کشور همیشه دشمن ایران (انگلیس و روسیه) مانع ایجاد ایران پیشرفته و بزرگ شد و همواره

است در پایان این نشست رای‌گیری آغاز شد و چون چهار تن از مجموع هفت تن با عقاید داریوش موافق بودند، دیدگاه داریوش با اکثریت تام پذیرفته شد. هرودوت مورخ یونان باستان می‌گوید: طرح سیاسی داریوش در رابطه با نوع حاکمیت اصالت و عمومیت داشت و در سرزمین‌های یونانی‌نشین آسیای صغیر تابع ایران (ترکیه امروزی) نیز صحت آن به اثبات رسید و گزنفون مورخ دیگر یونان باستان نیز از اصالت نظام سیاسی ولونتاریستی و عملکرد مثبت آن، به ویژه در شرایطی که جامعه با خطر از هم پاشیدگی و بحران هویت و گریز از مرکز و کلا آنارشسیسم مواجه است سخن گفته و از نظام ایران تمجید و تحسین کرده و آن را بر نظام حکومتی اسپارت ترجیح داده است.

این طرح فلسفی سیاسی، محصول ذهنیت خلاق حکمای ایران باستان تعبیری بود از بینش سیاسی و فلسفی داریوش و همراهان او که بر پایه یک فلسفه سیاسی، نظام مناسب شرایط آن روز ایران را حکیمانه پی افکند. این طرح فلسفی- سیاسی در سده‌های هفدهم و هجدهم با عنوان ولونتاریسم (مکتب اصالت اراده) در اروپا زمینه گرفت و به اجرا گذاشته شد چرا که جوامع سیاسی اروپا نیک می‌دانستند که: بدون برخورداری از رهبران ملی آگاه و قدرتمند، جامعه دچار هرج و مرج و کشور دچار تجزیه خواهد شد که در انگلستان کرامول به پا خاست و در فرانسه ریشلیو و در اتریش ماریا ترزا و فرزندش فیلیپ و در آلمان فدریک و بیسمارک قد راست کردند که بهترین تعبیر از این طرز تفکر را در اندیشه‌های هگل «فلسفه تاریخ» می‌توان مشاهده کرد و در نهایت در دیدگاه محقق سیاسی موسکا، به هنگام تشریح پدیده‌ی «چرخه‌ی نخبگان».

تئوری سیاسی مطروحه از سوی داریوش هخامنش در رابطه با سیاست و حکومت برای ذهنیت هراکلیت (استاد سقراط و افلاطون) آموزنده بود و هراکلیت دوست داریوش هخامنش از این تجربه‌ی مطروحه در صحنه‌ی سیاست ایران به منظور توجیه ذهنیت جامعه‌ی سیاسی آن بهره‌برداری کرد و سقراط شاگرد وی و افلاطون شاگرد سقراط نیز که برای سامان بخشیدن به جامعه به دنبال راه حلی بودند، دیدگاه داریوش را ارجح و افضل تلقی نمودند و با دموکراسی به مبارزه پرداختند تا آن جا که سقراط در مبارزه‌اش با دموکراسی که آن را حکومت عوام نادان معرفی می‌کرد، جان باخت.

افلاطون عقیده داشت «تا زمانی که فیلسوفان شهریار نگردند و یا شهریاران به روح فلسفی مجهز نشوند و عظمت سیاسی با شکوه فلسفی به هم نیامیزد، جوامع و کشورها هرگز از پلیدی‌ها و ناامنی‌هایی نخواهد جست» که زمینه تاریخی، فرهنگی و سیاسی این گفته افلاطون در واقع با ترور بردیای هخامنش و طرح ادعای گنومات مغ (که خود را به دروغ بردیا می‌خواند) و سپس اعدام وی به وسیله هفت تن از فرماندهان سوگندخورده و نشست بعدی آنها که از جمله‌ی آنان داریوش بود و اتانس و مگابیز آغاز شد.

در این نشست اتانس از مردم‌سالاری (دموکراسی) دفاع می‌کرد و اعلام داشت حاکمیت را به مردم واگذار کنیم تا هر نظامی را که می‌پسندند آن را مورد گزینش قرار دهند دومین سخنران مگابیز بود. وی گفت: بدترین سیادت و حاکمیت، حاکمیت اراده توده مردم است، مردم بی‌خبر و بی‌خرد و ناآگاه از جریان امور که سرانجام حاکمیت توده مردم، پوچی و شکست خواهد بود! و سرنوشت مردم و کشور به دست دجالی خواهد افتاد و هر کس از مردم‌سالاری دفاع کند دشمن پارسیان است. مگر نه، این مغ عوام فریب که خود را نماینده نظام مردم‌سالاری (دموکراسی) می‌خواند، آن گونه که دیدید مردم را فریب داد و بنا بود میهن را دچار تجزیه کند و ایران را ویران نماید. بهتر این است که حاکمیت از آن اشراف (اریستوکرات‌ها) باشد. ما عده‌ای را انتخاب می‌کنیم که خود ما هم جزء آنها باشیم که این اشراف لایق‌ترین افراد هستند. سومین سخنران داریوش بود. وی گفت: من گمان می‌کنم که عقیده مگابیز در مورد منفی بودن حاکمیت اراده توده مردم صحیح است و چنان که مگابیز گفت توده مردم به مانند سیل بی‌مهار و ناآگاه از عوارض و اقدامات خود به کجروی و تصمیم‌گیری‌های نادرست و منفی می‌پردازند و در نتیجه جامعه را سرگردان و بیمار خواهند کرد. اما در مورد عقیده مگابیز که از نظام سیاسی اریستوکرات و حاکمیت اراده اشراف دفاع کرده است مخالفم چرا که بین اشراف حاکم به دلیل اختلاف‌رای و نظر و عقیده برخورد ایجاد خواهد شد و سرانجام جنگ و خون‌ریزی دامن‌گیر جامعه و ویرانی نصیب کشور خواهد گردید. اما حاکمیت اراده بهترین و والاترین شخص در جامعه بهترین گزینش به شمار می‌رود چرا که این شخص دارای بهترین عقاید و فضایل و والاترین بینش و نیت



این دو کشور امپریالیست از طریق عوامل خود (فراماسون‌ها و توده‌های‌ها) مانع تحقق آرمان‌های ملی ایران شده‌اند. اکنون که بیش از نیم قرن از سقوط حکومت ملی دکتر مصدق می‌گذرد و شواهد، پیام‌آور این تصمیم دیپلماتیک آمریکاست که این کشور به دنبال نظم نوین جهانی است (که فرانسه ناپلئون بناپارت و آلمان آدولف هیتلر در تحقق آن ناکام ماندند) شاخه‌ای از معترضین حاکمیت در داخل و خارج از کشور با عنوان «پوزیسین» آن هم اپوزیسیونی که به دنبال استقرار نظامی فدراتیو در ایران است! که بالتبع در شهرهای ایران بر پایه این نظام بنا دارند انتخابات ایالتی و ولایتی برگزار کنند آن هم در شرایطی که فقر، بیکاری، دزدی، اعتیاد و فساد دستگاه بوروکراتیک و نارضایتی‌های عمومی به اوج رسیده و جامعه ایران سخت آسیب‌پذیر شده است هرگز شعارهای فریبنده دموکراسی و آزادی فعالیت احزاب سیاسی که در واقع باند‌های مورد پشتیبانی سیاست‌های خارجی هستند کلید حل مسایل ایران نخواهد بود. که این شاخه به اصطلاح «پوزیسین» در روز جمعه اول خرداد سال جاری، بنا به دستورالعمل استعمار سیاه (انگلیس)، با حضور نمایندگان فراماسون‌ها، ساواکی‌ها، توده‌های‌ها و هواداران «خودمختاری‌طلب» نشست در شهر لندن برگزار کرد تا با تأیید ادعاهای فراماسون‌ها که در ۱۳۷۳، در نشست، نظام سیاسی ایران آینده را «فدرال» اعلام کرد (که این ادعاها با روح و وجدان ملی ایران منافات دارد) به دنبال سقوط ایران هستند؛ غافل از اینکه در صورت سقوط نظام سیاسی حاکم «اراده‌ی ملی» هرگز به این عناصر جیره‌خوار سفره استعمار اجازه و فرصت خیانت و سلب تمامیت ارضی میهن را نخواهد داد؛ که برپایی این اجلاس استعماری- ارتجاعی در لندن، با دستورالعمل وزارت مستعمرات انگلیس و به وسیله‌ی نشخوارکنندگان علف‌های هرزه‌ای که با آن خائنین فاقد هویت ملی تغذیه شده‌اند در واقع سیمای پلید امپریالیزم انگلیس بهتر افشا می‌شود؛ که از سوی جک استراو (وزیر خارجه سابق انگلیس)، به نحوی ریاکارانه، می‌گوید در سده‌ی نوزدهم انگلستان با همکاری روس‌های امپریالیست به تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمانچای بر ایران پرداختیم و از سوی دیگر میلیبند به خلیج ایران گام می‌گذارد و در بحرین به عربده‌کشی و شعار دادن علیه ایران می‌پردازد و سپس آن اجلاس در لندن بر پا می‌شود! که این تبیینی است از پارادوکس دیپلماسی امپریالیزم انگلیس در رابطه با میهن ما ایران، که تهاجم هشت ساله عراق بعث انگلیس که با دستور سفیر انگلیس

در بغداد علیه ایران انجام پذیرفت. اما مقاومت فرزندان مسلمان کوروش کبیر آن تهاجم وحشیانه را دلیرانه شکست داد می‌تواند به امپریالیست‌های جزیره‌نشین این واقعیت را اثبات کند که ایران به مانند کوه دماوند همچنان پایدار و استوار خواهد ماند و در آینده همه‌ی اراضی سلب شده خود را نیز به مام میهن ارجاع خواهد کرد. من همان گونه که در ۱۹۶۸ یعنی ۴۰ سال پیش در کتاب «صد سال یا به پای حوادث در خاورمیانه‌ی عربی» را حدوث انقلاب را در ایران قطعی اعلام داشتم اکنون نیز اعلام می‌دارم که همان گونه که رادیوی لندن در ۲ فروردین ۱۳۷۳ در برنامه به اصطلاح جام جهان‌نمای خود اعلام داشت «در ایران به زودی قحطی و سپس جنگ داخلی رخ خواهد داد و ایران دچار تجزیه خواهد شد!!» اعلام می‌دارم که بناست این طرح استعماری از سوی انگلستان و عوامل فراماسون آن در ایران اجرا شود که از هم‌اکنون عضوگیری و یارگیری در دانشگاه‌ها آغاز شده است و هدف مطرح کردن زیباکلام‌های فراماسون و پیروز مجتهدزاده‌ی فراماسون و با میدان‌داری سروش‌ها و خوئینی‌ها با همکاری توده‌های همیشه خائن است تا در فردای تهاجم احتمالی آمریکا و روسیه (که شرط در راس مدیریت سیاسی روسیه قرار گرفتن پوتین مشارکت روسیه با آمریکا در حمله به ایران بوده است) عوامل استعمارگران روس و انگلیس و زیرمجموعه‌های آنها به اخلاگری و مطرح کردن شعارهای ضدملی و زمینه‌سازی برای تجزیه ایران بپردازند امروزه از هر گوشه‌ی نغمه‌های ساز می‌شود و رسانه‌های مختلف ایران ابلهانه از اقوام مختلف در ایران سخن می‌گویند در حالی که در ایران تنها یک قومیت آریایی زندگی می‌کند که ناصر پورپیرا توده‌ای از همین تلویزیون غیرمسوول ایران مردم ایران پیش از اسلام را قومی وحشی معرفی کرد، از سوی دیگر مکتب اسلام را با پخش و نشر ادعای دروغ در قالب کتاب‌هایی از جمله «قبض و بسط» که امتداد به اصطلاح اسلام راستین است به زیر سوال می‌برند و کسی هم در برابر این بدعت‌گذاران قد علم نمی‌کند! مگر آنها که در حوزه‌ها نشستند از پیام مولای متقیان حضرت علی (ع) که فرمود «اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یتظهر علمه» (اگر بدعت‌ها در جامعه مطرح شود بر علما واجب است به مبارزه با آن برخیزند) بی‌خبر هستند؟! حضرت امام صادق (ع) فرمود: حالانکه حلالکرم الی یوم القیامه و حرامنا حرامکرم الی یوم القیامه» (آنچه ما حلال دانستیم تا روز قیامت حلال خواهد ماند و آنچه ما حرام دانستیم تا روز قیامت حرام خواهد ماند). فراماسون‌ها از تحول در احکام دین

دین می‌زنند، از قبض و بسط در احکام دین دم می‌زنند! و یک فراماسون با نام گرمارودی از تلویزیون این ادعای دروغ را مطرح می‌کند که پس از مرگ، ما به مثابه قطره‌ای خون به دریای خون که دریای حق است خواهیم افتاد و با آن مخلوط خواهیم شد! که منظورش یکی بودن و یکی شدن انسان با نعوذ بالله خداست که خدا در قرآن فرموده است: بسمه تعالی: ولاتدع مع الله اله آخر. لا اله الا هو کل شی‌هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون، سوره قصص آیة ۸۸، الهی قمشه‌ای و مهدی الهی قمشه‌ای احکام دین و آیات قرآن را به وسیله اشعار مورد تحلیل و تبیین و تفسیر قرار می‌دهند که خداوند در قرآن فرموده سوره آل عمران آیة ۷ «آیاتی محکم مطرح کردیم و آیاتی متشابه که فقط خدا و راسخون در علم (چهارده معصوم) می‌توانند به تفسیر و تاویل آیات قرآنی بپردازند و نه افرادی که هدفشان گمراه کردن مردم است. مثل این است که تلویزیون وسیله‌ای برای نشر کفر شده است! آیا خدای ناخواسته هدف تطبیق اهداف استعماری انگلستان است در لوٹ فرهنگ دینی ایران، چنان که در کتاب «خاطرات همفری» آمده است، تصوف و وحدت وجود را در جوامع اسلامی نشر و پخش کنید! آری به نام اسلام اما علیه اسلام. چنان که حضرت علی (ع) فرمود «کلام حق یراد بها الباطل» (سخن حقی که هدفش باطل است)!

می‌پرسم آیا اینها با سلمان رشدی فراماسون که از خانم الیزابت ملکه انگلستان لقب سر گرفته است تفاوت دارند؟ اما آنچه دشمنان داخلی و خارجی ایران باید بدانند این است: ما فرزندان میهن‌دوست و مسلمان ایران هرگز دست از دو اصل فرهنگی- اعتقادی، ملیت ایران و اسلام تشیع که ضامن بقای ایران بوده است بر نخواهیم داشت و این تبلیغات وقیحانه دشمنان ایران هرگز نمی‌توان راه بر اراده‌ی ملی ببندد. هنگامی که دکتر محمد مصدق در دادگاهی که به دستور شاه خائن به منظور محاکمه وی تشکیل شده بود در متن دفاعیه خود یک پیام استراتژیک «من یک ایرانی مسلمان هستم» را مطرح کرد مقصودش دادن این پیام به فرزندان ایران بود که: اگر خواستار بقای میهن هستند باید همواره به دو اصل فرهنگ افتخارآفرین ایران وابسته شوند یعنی به ملیت ایرانی و اسلام تشیع. و این پیام نیز برای بیگانگان هست که در صورت تمایل به حل مناقشات و اختلافات خود با ایران هستند باید به پرداخت غرامات جنگ تحمیلی و نیز پرداخت اموالی که از سوی خاندان ننگین پهلوی از ایران ربوده شده است اقدام ورزند. ▲